

تفسیر به رأی

بخش اول _____ علی نصیری

پیش درآمد:

یکی از مباحث پیچیده در علوم قرآنی، مبحث «تفسیر به رأی» است. این امر بدان جهت نیست که کسی در سند روایت تفسیر به رأی شبهه داشته باشد یا با ممنوعیت تفسیر به رأی سرستیز داشته باشد؛ بلکه پیچیدگی آن بدین جهت است که داشتن فهمی روشن و قابل پذیرش از معنای تفسیر به رأی، کاری دشوار است.

همان‌گونه که خواهد آمد، نزدیک به ده نظریه در تبیین «تفسیر به رأی» ارائه شده است که گاه ارائه نظری جامع، دشوار می‌نماید. اگر تفسیر درستی از این امر ارائه نگردد، یا به عبارت روشنتر، اگر خود روایت «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱ دچار تفسیر به رأی شود، هشدارهای رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام در خطرآفرینی تفسیر

۱. محدث بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶.

به رأی نسبت به قرآن، بی‌اثر خواهد شد و هر مفسری می‌تواند با توجه به تحلیلی که از تفسیر به رأی ارائه می‌دهد، خود را از آن مبرا داند.

مشکل دوم، شناخت ملاکها و معیارهای تفسیر به رأی است؛ چه، می‌بینیم همه مفسران با اذعان به حرمت و ممنوعیت تفسیر به رأی، خود به نوعی دچار آن شده‌اند و در برخی از موارد، هر یک دیگری را متهم به تفسیر به رأی می‌سازد. این امر، نشانگر ابهام معنی و معیارهای تشخیص تفسیر به رأی است.

از طرف دیگر، وقتی درمی‌یابیم که ظهور و تثبیت فرق مختلف اسلامی، برخاسته از تفسیر به رأی قرآن کریم است یا حداقل یکی از عوامل آن، همین تفسیرهای نادرست است و آن‌گاه که در بررسی تاریخی، به این نکته می‌رسیم که بسیاری از انحرافات عقیدتی و اخلاقی مسلمانان نیز به نحوی به برداشتهای مغرضانه از قرآن بستگی دارد، درمی‌یابیم که:

اولاً: هشدارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تفسیر به رأی تا چه حد، هماهنگ با واقع بوده است.

ثانیاً: روایات ناهی از تفسیر به رأی، همچنان در هاله‌ای از ابهام به سر می‌برد؛ به گونه‌ای که هر مفسری به راحتی می‌تواند خود را از انطباق آن دور کند.

آنچه در این نوشتار آمده، گامی است خرد و ناچیز در شرح و تبیین «تفسیر به رأی» و زیانها و معیارهای تشخیص آن.

روایات ناهی از تفسیر به رأی

در این جا مناسب است برخی از روایاتی را که در آن به‌طور صریح یا اشاره، از تفسیر به رأی نهی شده است یادآور گردیم تا ضمن توجه به کثرت این دسته از روایات، خطر بزرگ تفسیر به رأی نیز معلوم گردد. لازم به ذکر است که روایات تفسیر به رأی به قدری زیاد

است که برخی ادعای تواتر آن را نموده‌اند.

۱. قال امیرالمؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی: «ما آمنَ بی مَنْ فَسَّرَ برأیه کلامی» این روایت به این مضمون نیز رسیده است: «ما آمنَ بی مَنْ فَسَّرَ کلامی برأیه».^۱
۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ فَسَّرَ القرآنَ برأیه فلیتَبَوَّأَ مقعده مِنَ النارِ».^۲ شاید رایجترین مضمون روایتِ ناهمی از تفسیر به رأی، همین روایت باشد.
۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ قَالَ فی القرآنِ بغيرِ علمٍ فلیتَبَوَّأَ مقعده مِنَ النارِ».^۳
۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ فَسَّرَ القرآنَ برأیه فقد افترى علی الله الکذب».^۴
۵. قال الصادق علیه السلام: «مَنْ فَسَّرَ القرآنَ برأیه فأصابَ لَمَ یُوجَرُ و إنْ أخطأَ کانَ إثمُهُ علیهِ».^۵
۶. قال الصادق علیه السلام: «مَنْ فَسَّرَ القرآنَ برأیه إنْ أصابَ لَمَ یُوجَرُ و إنْ أخطأَ فهو أبعد من السماء».^۶
۷. قال الصادق علیه السلام: «لیسَ أبعد من عقولِ الرِّجالِ من القرآنِ». این روایت به مضمون دیگری هم رسیده است: «لیسَ شیءٌ أبعد من عقولِ الرِّجالِ مِنْ تفسیرِ القرآنِ، إنَّ الآیةَ تنزلُ أولها فی شیءٍ و أوسطها فی شیءٍ و آخرها فی شیءٍ».^۷
۸. قال النبی صلی الله علیه و آله: «مَنْ تكلَّم فی القرآنِ برأیه فأصابَ فقد أخطأَ».^۸
۹. قال النبی صلی الله علیه و آله: «اکثر ما أخافُ علی امتی من بعدی، رجلاً یتأوَّل القرآنَ، یضعُهُ علی غیر مواضعه».^۹
۱۰. قال الصادق علیه السلام لابی حنیفة:

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

۲. محدث بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۳.

۴. همان، ج ۳۶، ص ۲۲۷.

۵. همان، ج ۹۲، ص ۱۱۰.

۶. همان.

۷. همان، ص ۱۱۱.

۸. شهید ثانی، منیة العرید، ص ۲۱۱؛ برادران حکیمی، الحیاة، ج ۲، ص ۱۷۱.

أَنْتَ فُقَيْهٌ أَهْلُ الْعِرَاقِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فِيمَا تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ: بَكْتَابِ اللَّهِ وَسِتَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ
 قَالَ: يَا أَبَاحْنِيفَةَ! تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقًّا مَعْرِفَتَهُ وَتَعْرِفُ النَّاسِيخَ وَالْمَنْسُوخَ؟ قَالَ نَعَمْ.
 قَالَ: يَا أَبَاحْنِيفَةَ! لَقَدْ ادَّعَيْتَ عُلَمَاءَ، وَوَيْلَكَ، مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ
 أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ، وَوَيْلَكَ، وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا ﷺ وَ مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ
 كِتَابِهِ حَرْفًا.^۱

۱۱. قال الشُّخَامُ دَخَلَ قِتَادَةَ عَلِيَّ بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ:

أَنْتَ فُقَيْهٌ أَهْلُ الْبَصْرَةِ؟ فَقَالَ هُكَذَا يَزْعُمُونَ، فَقَالَ بَلِّغْنِي إِنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ إِلَى
 أَنْ قَالَ: يَا قِتَادَةَ! إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ
 كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنْ رِجَالٍ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَ يُحَكُّ! يَا قِتَادَةَ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ
 خُوِطِبَ بِهِ.^۲

۱۲. قال رسول الله ﷺ في حجة الوداع: «قد كثرت عليّ الكذّابة و ستكثرن، فمن كذب
 عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار»^۳

بررسی روایات ناهی از تفسیر به رأی

همان‌گونه که اشاره شد، روایات ناهی از تفسیر به رأی، فراوان است و بدین سبب اگر ادعای تواتر آنها جز چند تواتر معنوی یا اجمالی باشد، دور از واقع نخواهد بود که ما به جهت اختصار، تنها چند روایت را نقل کردیم؛ در این جا بجاست که مفاد آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

نکاتی که از این روایات به دست می‌آید به شرح ذیل است:

۱. نهی از تفسیر به رأی در قرآن به سبب قداست آن و انتساب آن به خداوند صادر

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۱، ص ۵۷.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۹.

شده است. این مطلب از دو روایت نخست که از قرآن به «کلامی» یاد شده، قابل استفاده است.

۲. خطر تفسیر به رأی تا آن جاست که با ارتکاب آن، شخص از دایره ایمان خارج شده و باید خود را مهیای آتش سازد و جزء کسانی می‌گردد که بر خداوند نسبت ناروا داده‌اند. پیداست که این نکته نشانگر میزان حساسیت تفسیر به رأی است. اجتناب مفسران سلف از تفسیر قرآن - چنانکه در تاریخ نقل شده است^۱ - می‌تواند با توجه به چنین خطری باشد که برای تفسیر به رأی گفته شده است.

۳. از عباراتی نظیر «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغير علم» و «يَضَعُه عَلٰى غير مواضعه» و «إِنْ كُنْتَ فَسَّرْتَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ» و «إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنَ الرَّجَالِ» به دست می‌آید که مقصود از تفسیر به رأی، سخن گفتن درباره قرآن، بدون دلیل علمی است و این، نکته قابل توجهی است که جای درنگ بسیار دارد؛ چه آن که در ادامه نوشتار خواهیم دید که در تفسیر معنای «تفسیر به رأی» بین صاحب نظران اختلاف چشمگیری وجود دارد. در حالی که اگر به مضامین دیگر روایات توجه شود، می‌توان معنای روشنی از آن به دست داد. تفسیر قرآن به استناد برداشتهای شخصی صرف، بی آن که به دلیل محکمی مَسند نباشد یا برخاسته از گفته دیگران، همه حکایت از آن دارد که مفسر موظف است در تفسیر قرآن به دلیل قابل پذیرشی تمسک نماید، همان که در علم اصول از آن به دلیل علمی - که قطع آور است - یاد شده است.

در مورد ادله ظنیه نیز باید گفت که طبق مبانی مدلل شده، اصل اولی درباره ظنون، عدم حجیت است، مگر آن که دلیل خاصی بر حجیت آن اقامه شده باشد. منابعی که مفسر در اختیار دارد، به طور کلی عبارت است از: قرآن، سنت، اجماع، عقل، قول لغوی، اشعار شعرا و آرای مفسران گذشته.

هر یک از ادله گفته شده می‌بایست یا به طور قطع، حجیت آن اثبات شده باشد و

علمی باشد؛ مانند نصّ قرآن و نصّ خبر متواتر، یا اگر دلیل ظنی است، به طریقی اعتبار آن مورد قبول قرار گرفته باشد که نمونه آن، قول لغوی است.^۱

از این جا می توان چهار مرحله اساسی در تفسیر قرآن را به دست آورد:

الف) توانمندی مفسّر؛ تا بتواند به چنین منابعی مراجعه کند و آنها را ارزیابی نماید.

ب) ضرورت مراجعه و ممنوعیت اظهار نظر به صرف نگرش به قرآن.

ج) توجه به منابع قابل استناد در اصل مراجعه.

د) اظهار نظر نهایی از روی دقت و تأمل و با پرهیز از شتابزدگی و با رعایت اصل انصاف و اجتناب از غرض ورزی.

در صورتی که مفسری این مراحل را رعایت کند، بی تردید دچار تفسیر به رأی نشده است و در غیر این صورت، با ترک هر یک از مراحل مذکور، نسبت دادن تفسیر به رأی به کار او صادق است.

۴. تفسیر به رأی، به دو جهت ناپسند است:

الف) انتخاب روش ناصحیح.

ب) عدم مطابقت با واقع در غالب موارد.

بنابراین، اگر رأی مفسری با تفسیر به رأی، به طور تصادف مطابق با واقع درآید، گرچه به سبب وصول به واقع، مذموم نیست، اما به دلیل انتخاب شیوه نامناسب، مذموم می باشد.^۲ روایاتی از قبیل «فأصاب لم یوجر» اشاره به همین نکته است.

۵. سبب اصرار بر اجتناب از تفسیر قرآن، بدون احراز صلاحیت لازم، برخورداري قرآن از معارفی است که عقل بشر بدان دسترسی ندارد، لذا ناخواسته در ورطه تفسیر به رأی درمی غلتند. عبارت «لیس شیء أبعد من عقول الرجال من القرآن» در روایت هفتم، اشاره به همین نکته است.

۶. از عوامل دیگر نهی از تفسیر به رأی و حساسیت قرآن، ویژگی بیانی قرآن است

۱. بخوند ملامحمدکاظم خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۶۵.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک: محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۷.

که از این جهت با کلام بشری تفاوت دارد. از این ویژگی در روایت هفتم، چنین یاد شده بود: «إِنَّ الْآيَةَ يَنْزِلُ أَوْلَهَا فِي شَيْءٍ وَأَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ». این که یک آیه - که غالباً گفتاری یکپارچه تلقی می‌شود - آغاز و میان و پایان آن، هر یک ناظر به مطلبی علی‌حده باشد، از ویژگیهای منحصر به فرد قرآن است و در کلام بشر نمی‌توان برای آن نظیری یافت. متأسفانه بسیاری - به‌ویژه مستشرقان - از روی جهل یا غرض‌ورزی، بر قرآن خُرده گرفته‌اند که مطالب آن - حتی در یک آیه - به هم مرتبط نمی‌باشد و آن را گفتاری مشتت و پراکنده ارزیابی کرده‌اند. در حالی که طبق این روایت، این، ویژگی قرآن و مایه امتیاز آن از کلام بشر معرفی شده است.^۱

در روایتی دیگر، چنین می‌خوانیم: حضرت امیر علیه السلام خطاب به کسی که مدعی تناقض در قرآن بود، فرمودند:

إِنَّكَ أَنْ تَفْسِرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يَشْبَهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَتَأْوِيلُهُ لَا يَشْبَهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يَشْبَهُهُ، كَذَلِكَ لَا يَشْبَهُ فِعْلُهُ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِ الْبَشَرِ وَلَا يَشْبَهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ، فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى صِفَتُهُ وَكَلَامُ الْبَشَرِ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تَشْبَهُ كَلَامُ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكُ تَضَلُّ.^۲

در این روایت، بر اصلِ مرز بین خدا و بشر و جدایی افعال الهی از افعال بشری و صفات الهی از صفات بشری و تفاوت قرآن که کلام الهی است، با کلام بشری، تأکید شده است؛ بدین جهت که تفسیر چنین کلامی برای بشری که با گفتارهای زمینی آشناست، کاری بس دشوار می‌باشد.

۷. در روایت پیشین، حضرت امیر علیه السلام مخاطب را به «مراجعه به علما» توصیه نموده است؛ چنانکه در روایت دهم و یازدهم، ائمه علیهم السلام مخاطبان واقعی قرآن و حاملان علوم

۱. توضیح بیشتر این مطلب در بررسی نظریه علامه طباطبایی علیه السلام در ادامه همین نوشتار آمده است.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

آن معرفی شده‌اند. از افزودن این دو مطلب، چنین برداشت می‌شود که روایات اهل بیت علیهم‌السلام و رأی دانشوران راست‌اندیش اسلامی می‌تواند برای تفسیر، رهنمون باشد. روایات اهل بیت علیهم‌السلام - در صورت صحت انتساب - حجت و رأی اندیشه‌وران، رهنمون است.

بنابراین، مقصود از عبارت «إِنْ كُنْتَ فَسَّرْتَهُ مِنَ الرَّجَالِ» مطلق اندیشمندان نیست؛ بلکه بیماردلانی است که مدعی دانش دین بوده و هستند. البته امثال ایشان در زمان ائمه علیهم‌السلام بسیار بوده است.

۸. از توجه به کثرت روایات ناهی از تفسیر به رأی؛ مانند «اکثر ما أخاف علی أمتی رجل یتأول القرآن یضعه علی غیر مواضعه» که نگرانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از حرکت‌های تفسیر به رأی پس از ایشان نشان می‌دهد، می‌توان به نکاتی رهنمون شد:

الف) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به حوادث پس از خویش، به شدت نگران بوده است. نگرانی ایشان، هم نسبت به سنت (کلام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فعل و تقریر ایشان) بوده است و هم نسبت به قرآن؛ اما چیزی که نگرانی ایشان را نسبت به سنت فراهم نموده، تفسیر نادرست سنت نبوده است؛ زیرا، سنت بر خلاف قرآن، به دلیل برخورداری از قراین مختلف، صراحت، تفصیل و ... جایی برای برداشتهای نادر نمی‌گذارد؛ مگر در مواردی که بس نادر است. از این رو، نگرانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل حدیث و نسبت دادن آن به ایشان بوده است.

بدین خاطر است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکرر نسبت به جعل حدیث و تکذیب بر خود، هشدار داده‌اند و ضمن پیش‌بینی این امر، خطر آن را برای مسلمانان گوشزد نموده‌اند. روایت: «قد کثرت علیّ الکذابة و ستکثر، فمَنْ کذب علیّ متعمداً فلیتّبوا مقعده من النار»^۱ جزو روایت‌های مشهور رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

دومین نگرانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرآن بوده است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خوبی می‌دانستند

که قرآن به دلایلی مانند: ثبت و نگارش آن، پیوند ناگسستنی آیاتش، توجه زیاد مسلمانان به آن، محفوظ بودن در سینه‌ها و همانندناپذیری، مواجهه با خطر جعل و وضع و تحریف نخواهد بود، اما از تحریف معنوی و تفسیر به رأی مصون نخواهد بود؛ چرا که گستره معنایی قرآن کریم و ظهور فرقه‌هایی باطل، زمینه را برای چنین تحریفی فراهم خواهد کرد. بدین سبب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با هشدار پی در پی و بر حذر داشتن از تفسیر به رأی، به مقابله با این پدیده شوم پرداخته‌اند.

ب) رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کنار ابراز نگرانی از انحرافی که در امت ایشان رخ می‌دهد، به دو شیوه به مقابله با این خطر پرداخت و روایات مکرر نهی از تفسیر به رأی، ناظر به این امر است:

۱. بر حذر داشتن از مراجعه تفسیری به قرآن برای ناهلان و اعلان این که تفسیر به رأی، تا سر حد کفر و عناد با خداوند است.

۲. معرفی اهل بیت علیهم السلام به عنوان حاملان واقعی قرآن و کسانی که مسلمانان به هنگام اختلاف و خطر فروغلتیدن در کژاندیشی‌های معرفت دینی، باید به ایشان مراجعه کنند. شاید پرآوازه‌ترین شاهد این مدعا، روایت ثقلین باشد که در حضور هزاران مسلمان ابلاغ شد و به صورت تواتر بین مسلمانان باقی ماند. آن حضرت در حدیث ثقلین، اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن، ثقل اصغر و مایه اجتناب از ضلالت و گمراهی معرفی نمودند و روایاتی که از ائمه علیهم السلام در معرفی خود، به عنوان حاملان قرآن رسیده نیز حکایت از این مطلب دارد.^۱

۹. مقصود از رأی، صرف اجتهاد و عقل‌گرایی در تفسیر نیست. به عبارت روشنتر، مقصود از روایات ناهی از تفسیر به رأی، آن نیست که هر گونه اجتهاد و عقل‌گرایی در قرآن ممنوع است تا این روایات، دستاویز علمای حدیث اهل سنت و اخباریان در میان شیعه گردد و به تفسیر، صبغه روایی محض دهد؛ بلکه مقصود، عقل‌گرایی ویژه‌ای است

۱. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «نحن خزّان علم الله و نحن تراجمه وحی الله.» (محمد بن یعقوب کلینی،

که برخاسته از خواست و خواهش نفسانی مفسر باشد.^۱
 شاهد این مدعا این است که در هیچ روایتی چنین نرسیده است: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» بلکه در تمام مضامین، واژه (رأی) به ضمیر «ه» متصل است و این، حکایت از آن عقل‌گرایی است که منطبق با نظر شخصی مفسر باشد. تعبیر از «تفسیر به رأی» به «به غیر علم» در روایات دیگر نیز مؤید این مدعاست.
 ۱۰. به نظر می‌رسد که حرف «با» در عبارت (برأیه) به معنای سببیت به کار رفته است.^۲

ادله حرمت تفسیر به رأی

«تفسیر به رأی» به ادله اربعه حرام است:

۱. قرآن کریم: آیاتی نظیر «... قُلْ ءَاَللّٰهُ اٰذُنٌ لِّكُمْ اَمْ عَلٰى اللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ»^۳ و نیز آیه شریفه «... اِنَّ الظَّنَّ لَا یغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا...»^۴ می‌تواند بر حرمت و منع تفسیر به رأی دلالت نماید؛ زیرا طبق آیه نخست، نسبت دادن هر چیز به خداوند باید مسبوق به اذن و اجازه خداوند باشد؛ چه، در غیر این صورت، افترا به خداوند خواهد بود و کسی که تفسیر به رأی کرده است، به خداوند نسبتی داده که مأذون آن نبوده است. همچنین طبق آیه دوم، تنها سخنی رواست که منطبق بر حق و صواب باشد؛ از این رو ظنّ و گمان، روشی گمراه‌کننده اعلام شده است. از طرفی تفسیر به رأی، همواره مستند به گمانهای ضعیف و سست مفسر است و چنین عملی ناروا می‌باشد.
۲. سنت: روایاتی که در نهی از تفسیر به رأی به دست ما رسیده - چه توسط عامه که

۱. چنانکه در ادامه نوشتار خواهد آمد، برخی همچون دکتر ذهبی گمان کرده‌اند که مقصود از تفسیر به رأی، تفسیر اجتهادی است.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک: استاد عمید زنجانی، میان‌ی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۲۸.

۳. یونس / ۳۶

۴. یونس / ۵۹

از نبی اکرم ﷺ نقل شده و چه از طریق خاصه که افزون بر نبی اکرم ﷺ از ائمه اطهار علیهم السلام نیز نقل شده است و ما بخشی از آنها را ذکر کردیم. در اثبات این مدعا کافی است. این روایات به قدری زیاد و از طرق مختلف نقل شده است که ادعای تواتر آن دور از ذهن نمی‌باشد؛ چنانکه مرحوم شیخ انصاری در رسائل به نقل از مرحوم صاحب وسائل فرموده است که ایشان ادعای تواتر این اخبار را نموده است. او می‌نویسد: «... الی غیر ذلک مما ادعی فی الوسائل فی کتاب القضاء يتجاوزها عن حد التواتر»^۱.

۳. عقل: تفسیر به رأی، چه به معنای تحمیل رأی بر قرآن کریم باشد و چه به معنای روی آوردن به تفسیر، بدون داشتن شرایط لازم و مشخص از ادله وارده، از مصادیق ظلم به قرآن محسوب می‌شود. در معنای «ظلم» گفته شده که «وضع الشيء فی غیر محلّه مع أن شأنه تقتضی أن یوضع فی محلّه الخاصّ» است. همان‌طور که هر شخص در این عالم، حقوقی دارد و محروم کردن آنها از حقوقشان ظلم به آنها و به مقتضای عقل، قبیح و حرام است، کلام هر متکلمی هم حقوقی دارد؛ از جمله حقوق آن، رعایت حدّ و حدود عرفی و متداول آن است. بنای عرف بر این است که به متکلم حق می‌دهند به کمک قرینه متصل یا منفصل، دست از ظاهر کلام اول خود بشوید و از این‌رو، مخاطب تا به قدر لازم فحص نکند و از عدم وجود قرینه مطمئن نشود، نباید کلام او را حمل بر ظاهر سازد.^۲

پس اگر کسی بدون توجه به صدر و ذیل کلامی، از روی عجله و ندانم کاری، کلام متکلم را از بستر صحیح و آنچه مقصود واقعی متکلم بوده خارج سازد، به این کلام و به خود متکلم ظلم کرده است و نظیر آن در تفسیر قرآن فراوان است. از این قبیل است، باورمندی رؤیت الهی در روز قیامت با چشم سر، به استناد آیه شریفه «وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربّها ناظرةٌ»^۳؛ در حالی که آیه شریفه «لیس کمثله شیء...»^۴ به عنوان قرینه منفصل، جسمانیت را برای خداوند محال دانسته است و از این‌رو رؤیت با چشم سر در

۱. شیخ انصاری، *فرائد الاصول*، ج ۲، ص ۵۷. (ما در کتاب القضاء وسائل الشیعة به چنین ادعایی برنخوریم).

۲. محمد رضا مظفر، *اصول فقه*، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. شوری/ ۱۳

۴. قیامت/ ۲۲

دنیا باشد یا قیامت - ناممکن است.^۱ خلاصه این که تفسیر و تبیین و شرح کلام متکلم - چه از روی عمد و چه از روی ندانم کاری - به غیر آنچه مراد اوست، از مصادیق بارز ظلم است.

۴. اجماع: اگر قرار باشد که حجیت اجماع - با توجه به مناقشاتی که درباره آن شده - منحصر به اجماع مسلمین باشد، قطعاً یکی از مواردی که می توان روی آن انگشت گذاشت، مسأله حرمت «تفسیر به رأی» است. روایاتی که از طریق رسول اکرم ﷺ بالحن بسیار تند و شدید در نهی از تفسیر به رأی وارد شد و به گوش صحابه و تابعین رسید، به قدری جو علمی اعصار نخستین ادوار تفسیر را تحت تأثیر گذاشت که تا مدتی رجال برجسته این فن - با همه شایستگی های لازمی که داشتند - از خوف این که شاید گفتار آنها در شرح و تبیین یک آیه، از مصادیق تفسیر به رأی باشد، از تفسیر قرآن امتناع می ورزیدند. دو نمونه از موارد پرهیز سلف از تفسیر قرآن را در این جا ذکر می کنیم:

عن عبدالله بن عمر قال: لقد أدركت فقهاء المدينة، وإنهم يُعظّمون القول في التفسير، فهم سالم بن عبدالله و القاسم بن محمد و... قال: سمعت رجلاً يسأل سعيد بن المسيّب عن آية من القرآن، فقال: لا أقول في القرآن شيئاً... وجاء طلق بن حبيب إلى جندب بن عبدالله، فسأله عن آية من القرآن فقال له: أخرج عليك إن كنت مسلماً، لئلا قمت عنى، او قال: أن تجالسنى.^۲

در عصرهای متأخر که دانشمندان اسلامی شروع به نگاشتن تفسیر قرآن نمودند، تقریباً همه آنها، یا در ابتدای تفسیر - به عنوان مقدمه - یا در ذیل آیاتی که به نحوی با مسأله تفسیر به رأی ارتباطی داشت، متعرض این بحث شده و روایات مربوط به آن را متذکر شده اند. طبری، قرطبی، ابن کثیر و... از مفسران عاقله و مرحوم شیخ طوسی، طبرسی، عیاشی و فیض از مفسران خاصه نیز فصلی را به این مسأله مهم اختصاص

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۹۰-۱۱۱.

۲. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶.

داده‌اند. آرای مفسران می‌تواند منعکس‌کننده دیدگاههای یک امت اسلامی باشد. اما مسأله بدین جا ختم نمی‌شود. جوامع حدیثی عامه و خاصه مشحون است از روایاتی که با طرق متعدّد و با الفاظی مثل «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱ نقل شده است.

ممکن است این مسأله به ذهن خواننده خطور کند که اگر تفسیر به رأی به این درجه از شهرت در منع رسیده است که کتاب و سنت و عقل و اجماع از آن به شدت نهی می‌کند، چرا بسیاری در ورطه آن فروغلتیده و باعث گمراهی عده‌ای می‌شوند؟ به راستی آیا غیرمسلمان در صدد بوده و هست که قرآن را تفسیر نماید تا این نهی‌ها متوجه او باشد یا این که همان طور که از مضمون روایاتی همچون «أخاف على أمتي» به دست می‌آید. مخاطب این نهی‌ها مسلمانان هستند و دانشمندان اسلامی به حرمت آن اذعان داشته و روایات آن را در کتب خود آورده‌اند، اما بعضی خود دچار آن شده‌اند؟

به عقیده نگارنده، مهمترین پاسخی که می‌توان به این سؤال داد، این است که خود این روایات با همه صراحت و وضوح معنایی دچار تفسیر به رأی شده است. به این بیان که سنگ زیرین برداشت صحیح از هر کلامی، خالی بودن ذهن از پیشداوری و در نتیجه روی آوردن به آن مقال، بدون غرض‌ورزی می‌باشد و فرق نمی‌کند که کلام خداوند باشد یا کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله یا دیگران. اصولاً گفته‌اند «حبّ الشیء یعمی و یصم» همان‌طور که «بغض الشیء یعمی و یصم». انسان وقتی به یک چیزی ملزم شد و حجت آن را به خود باوراند، چنانچه مبادی آن نیز نادرست باشد، سعی می‌کند برای آن، دلیل و برهانی بتراشد و هر جا مانعی دید، کنار بزند؛ مثلاً پیروان فرقه مجسمه با پیشداوری تجسیم ذات اقدس اله به سراغ کتاب و سنت رفته‌اند و آیاتی نظیر «یدالله فوق أیدیهم»^۲ و «الرحمن علی العرش استوی»^۳ و امثال آن را مؤید و دلیلی بر عقیده خود می‌پندارند و وقتی به آنها اعتراض می‌شود که این برداشت، از مصادیق تفسیر به رأی است، بلافاصله

۱. محدث بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶.

۲. طه / ۵

۳. فتح / ۱۰

پاسخ می‌دهند که منظور نبی اکرم ﷺ از تفسیر به رأی، ما نیستیم.

همان‌طور که اشاره شد، احدی در اصل حرمت تفسیر به رأی مخالف نیست؛ لکن در تفسیر و تبیین همین اصطلاح، اختلاف فاحشی مشاهده می‌شود. محمد بن سلیمان بلخی (متوفی ۶۹۸) در معنای تفسیر به رأی، پنج وجه بیان کرده است و سه وجه دیگر نیز از مجموعه آرای صاحب‌نظران مستفاد است که فهرست آن بدین قرار است:

۱. تفسیر نمودن قرآن با فقدان علومی که به یاری آنها می‌توان تفسیر کرد.

۲. تفسیر کردن متشابهات قرآن با آن که جز خداوند کسی از آنها آگاه نمی‌باشد.

۳. تفسیری که به منظور تأیید مذهب انجام می‌گیرد. به این معنی که شخص، تفسیر را تابع مذهب خویش قرار می‌دهد و آیات قرآن را به هر نحوی که ممکن است، بر آن تطبیق می‌دهد.

۴. مفسر مدعی شود که این تفسیر یقیناً مراد خداوند است؛ بدون آن که دلیلی بر اثبات آن داشته باشد.

۵. تفسیر کردن قرآن بر اساس استحسان عقلی و اعتبار ظنی.

۶. حمل قرآن بر ظاهر آن؛ همان‌طور که به اخباریون استناد داده شده است.

۷. تفسیری که در آن از غیر قرآن استفاده شده باشد؛ چنانکه مرحوم علامه طباطبایی مدعی است.

۸. تفسیر قرآن بدون مراجعه به خود قرآن یا سنت برای اطمینان از عدم وجود قرینه صافه.

قرآن کریم در عین سادگی و رسایی بیان و همه فهم بودن، دارای آیاتی با معنای بس عمیق می‌باشد و از این حیث، کتابی منحصر به فرد و استثنایی است. کتابهایی که در دست بشر است، یا بسیار غامض است، به طوری که عوام را در فهم آن بهره‌ای نیست و خواص هم برای دریافت مراد متکلم ناچارند مقدمات فراوانی را تحصیل نمایند، چنانکه از ابن سینا نقل شده، کتاب *ما بعد الطبيعة* ارسطو را بیش از بیست بار با دقت تمام مطالعه نمود، اما چیزی دریافت نکرد تا آن که به واسطه کتاب فارابی که شرحی بر آن بود،

توانست از دژ غموض آن بگذرد، و یا در طرف مقابل، کتابهایی است که از عمق و محتوا بهره‌ای ندارد و خواندن آن جز برای عوام مردم، هرگز توصیه نمی‌شود؛ چرا که وقت طلاست و نازک‌بینان و موشکافان اندیشه نباید با مطالعه آنها موجبات ملالِ فکر و اندیشه خود را فراهم آورند.

از این روست که در کتابخانه خواص از کتابهای عوام خبری نیست، همان‌طور که در طاقچه کوچک عوام از کتابهای پیچیده علوم مختلف خبری نیست.

اما قرآن، به فرموده علی علیه السلام «ظاهره انیق و باطنه عمیق»^۱ است. قرآن کریم در سوره مبارکه قمر چندین بار فرموده است: «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر»^۲ و بدین جهت همه عالمیان از عوام و خواص را دعوت به تفکر و تأمل در خود نموده است و بهترین تعبیر در توجه خواص به قرآن، روایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «خداوند قرآن را در پاسخ به عطش سیراب‌ناپذیر علما خلق و عرضه فرموده است.»^۳

وقتی به علل نیاز به قرآن توجه می‌کنیم، به این نکات برمی‌خوریم:

۱. قرآن قانون اساسی اسلام است که طبعاً اصول و رؤوس معارف الهی و شریعت اسلامی در آن آمده است. از این رو وجود سنت در تفسیر و تبیین آن امری ضروری می‌باشد.

۲. قرآن در طول بیست سال و در پاسخ مقتضیات حوادث مختلف پیش آمده برای مسلمانان نازل شد؛ لذا توجه به شأن نزول در فهم مرادهای قرآن امری اجتناب‌ناپذیر است.

حال با این مقدمه کوتاه، آیا می‌توان قبول کرد که بدون اندوختن سرمایه لازم علمی و تمحّص لازم، می‌توان به سراغ معجزه جاودان اسلام رفت و با اجتهاد خود، قرآن را تفسیر نمود؟

از این روست که صاحب‌نظران مدقق علوم قرآنی، تحصیل علمی را برای هر کس که

۲. قمر/ ۱۷

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۸.

۳. جمله الله رباً لعطش العلماء (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸).

در صدد تفسیر قرآن است، لازم شمرده‌اند. راغب اصفهانی ده علم را برای مفسّر لازم دانسته که عبارت است از: «علم لغت، اشتقاق، نحو، قراءات، سیر، حدیث، اصول فقه، علم الأحکام و علم موهبت»^۱ همچنین سیوطی بر این امر صحّه گذاشته است.^۲ حال اگر کسی بدون تحصیل این علوم که خود سالیان فراوانی می‌طلبد و نداشتن قداست کافی در مراجعه به آرای علمای هر فنّ و نقد و بررسی و انتخاب یک نظریه، دست به تفسیر بزند، حاصل کار او جز «تفسیر به رأی» نخواهد بود.

جالب این جاست که در روایات متقدّمه ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند که چنین شخصی حتی اگر احیاناً کلامش مطابق با واقع باشد، اجر و مزدی ندارد و این به سبب خطا در طریق کشف است؛ هر چند که مکشوف، مطابق با واقع باشد.^۳

برخی از نادانان چنین می‌پندارند که تفسیر، علم ساده‌ای است و هر کس که بضاعت مختصری از علوم ادبیه و عقلیه داشته باشد، می‌تواند در این وادی وارد شود و حال آن که امام خمینی رحمته‌الله معتقد بودند: «أمثال ما نمی‌توانند از عهده آن برآیند و اگر چنانچه من چند کلمه‌ای راجع به بعضی آیات قرآن کریم عرض کردم، من نسبت نمی‌دهم که مقصود این است، من به‌طور احتمال صحبت می‌کنم نه به‌طور جزم».^۴

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «نباید اشخاصی که رشد علمی زیاد پیدا نکرده‌اند، جوانهایی که وارد این مسائل و در مسائل اسلامی نیستند، کسانی که اطلاع از اسلام ندارند، نباید اینها در تفسیر قرآن وارد بشوند».^۵

یکی از نویسندگان معاصر در کتابش مدّعی شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالف فلسفه است و آن را موجب ضلالت و گمراهی عموم مؤمنان معرفی فرموده است.^۶ جالب

۱. مقدّمه راغب در تفسیر، ص ۹۳-۹۷.

۲. جلال الدین سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۴، ص ۱۸۷.

۳. *تفسیر المیزان*، ج ۲، ص ۷۷.

۴. امام خمینی، *تفسیر سوره مبارکه حمد*، ص ۱۲ و ۱۹.

۵. همان، ص ۱۸.

۶. مهندس مهدی یازرگان به همین سبب با علوم عقلی و فلسفه سخت به مخالفت پرداخت. (حمید پارسانیا، *حوزه علمی و جریان روشنفکری، کیهان هوایی*، شماره ۱۲۴۶، ص ۹)

است که ایشان به این فرمایش حضرت استناد نموده‌اند: «الحكمة ضالة المؤمن»^۱.

نمونه‌هایی از این‌گونه برداشتها

۱. کسی که خود را «اندیشه قرن» معرفی می‌کرد، آیه «و لا تَقِفْ ما لیس لك به علم»^۲ را و «لا تَقِفْ ما لیس لك به علم» می‌خواند و آن را «هر جا که علم نداری باز نیست و طلب علم کن» معنی می‌کند. این آقا توجه نکرده یا اساساً نمی‌دانسته است که اولاً قرائت متداول و صحیح «تقف» به سکون قاف است نه کسره آن و ثانیاً این کلمه در آیه به معنای «پیروی مکن» بوده که از ماده «قَفَى» گرفته شده است، در حالی که «لا تَقِفْ» از «وَقَفَّ يَقِفُّ» به معنای مکث و ایستایی اخذ شده است و چقدر فاصله است بین دو معنای «پیروی نکن از آنچه به آن علم نداری» و آنچه ایشان معنی کرده‌اند.^۳

ائمه ما عليهم السلام چه زیبا فرمودند: «من فَسَّرَ القرآن برأيه، إن أخطأ فهو أبعد من السماء»^۴.
۲. مفسری دیگر در تفسیر «و اتقوا الله الذي تساءلون به و الأرحام»^۵ می‌گفت: بنگرید در اسلام، مقام زن چقدر والاست که خداوند در قرآن نام رَحِمِ زنها را - آن جایی که دَرِ گرانبهای انسانیت پرورش می‌یابد - با نام خود قرین ساخته و فرموده است: «خدا را و رحم زنها را»^۶.

این آقا چون فارس زبان بوده و ارحام در فارسی، بیشتر به معنای رَحِمِ زنها استعمال می‌شود نه به معنای «خویش»، ارحام را در آیه به معنای رَحِمِ زنها دانسته است.

۳. مفسر شهیر دیگری می‌گوید: اگر ما در تفسیر قرآن معنایی را درک کنیم که

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. اسراء / ۱۷.

۳. سیدمرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷، ص ۹۴.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷.

۵. نساء / ۴.

۶. سیدمرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷، ص ۹۵.

پیشینیان نگفته بودند، از ما پذیرفته نمی‌شود. پس از بیان این مقدمه با تفصیل خاص می‌گوید: حضرت علی علیه السلام در تفسیر «و الذاریات ذروا...» رأیی داشته است، لیکن رأی من این است که خداوند در این آیه از عالم دَر (اتم) خبر داده است و «و الحاملات و قرأ»^۱ نیز بیان حمل بار الکتریسیته می‌باشد.^۲

عدم آشنایی این شخص با زبان عربی، او را به چنین اشتباه فاحشی کشانده است؛ چرا که «ذره» در عربی از ریشه «ذَرَزَ» می‌باشد و کلمه «الذاریات» در آیه شریفه از ماده «ذرو» گرفته شده است.

۴. قوله تعالى «اليوم يس آلذین کفروا مِن دینکم فلا تخشوم و اخشون الیوم اُکملت لکم دینکم و اُتممت علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الاسلام دیناً»^۳.

معروف و مشهور در میان محدثان و مؤرخان این است که مقصود از «الیوم» در هر دو مورد، روز غدیر است و آیه یاد شده در روز غدیر نازل شده است؛ روزی که خدا با تعیین جانشین، ابلاغ دین خود را تکمیل نمود و نقشه کافران را نقش بر آب کرد. لکن نویسنده تفسیر آیات مشکله مدعی است که آغاز و پایان آیه مزبور مربوط به احکام «گوشت» است؛ با این وضع چگونه ممکن است وسط آیه مربوط به تعیین جانشین باشد. پس مُراد از اكمال دین، بیان حکم «گوشت» است.

آنچه این نویسنده و مدعی تفسیر را به این اشتباه نابخشودنی کشانده است، عدم آگاهی به القبای تفسیر، از جمله «تاریخ قرآن» است؛ چرا که این مسأله در جای خود مبرهن است که ترتیب نزول سوره‌ها و آیات قرآن با ترتیب فصلی آن کاملاً مغایرت دارد. مخصوصاً بنا بر قول کسانی که مدعی‌اند قرآن به دست صحابه و پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمع‌آوری شده است.^۴

۱. ذاریات / ۱ و ۲

۲. سیدمرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷، ص ۹۴. (در پاورقی همین صفحه، اضافه فرمودند که این مطلب را از گوینده درس تفسیر که از رادیو ایران پخش می‌شده، شنیده است.)

۳. مائده / ۳

۴. جعفر سبحانی تبریزی، نقدی بر تفسیر آیات مشکله، ص ۴۲-۴۳ (با تلخیص و تصرف).

با استناد به آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۱ و آیات دیگری که در دسترس ما می‌باشد، وجود آیات متشابه در مقابل آیات محکم، امر مسلم و ثابتی است. درباره این که متشابه چیست و چرا در قرآن آیات متشابه آمده و... بحثهای مبسوطی است که در جای خود مطرح شده است. آنچه اکنون محل بحث می‌باشد، دو امر است: نخست این که طبق آنچه از ظاهر این رأی به دست می‌آید، آیات متشابه به دو دسته تقسیم می‌شود:

(الف) متشابهاتی که علم به آنها منحصر به خداوند نیست و راسخون در علم می‌توانند آنها را تفسیر نمایند. این دسته از متشابهات همچون محکومات نیست که هم مهم باشد و هم به راحتی درک گردد؛ بلکه در تفسیر آن، تمحّض فراوان و مخصوصاً مراجعه به رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام حتماً لازم است. از این قبیل است «الرحمن علی العرش استوی»^۲ و «یضل من یشاء و یهدی من یشاء»^۳.

(ب) متشابهاتی که علم به آنها مخصوص خداوند است و هیچ کس - حتی نبی اکرم ﷺ - از کُنّه آن آگاه نمی‌باشد. از این جمله است: علم الساعة، فواتح سور، حقیقت روح و... ابن عباس - مفسر کبیر قرآن - تفسیر را چهار نوع دانسته است: «تفسیر لایعذر أحد بجهالته و تفسیر تعرفه العرب بکلامها و تفسیر یعلمه العلماء و تفسیر لایعرفه إلا الله عزوجل».^۴ ظاهراً مراد ایشان از وجه چهارم، همین دسته از آیات است؛ چه این که از او نقل شده است که گفت: «و أنا من الراسخين في العلم»^۵ و راسخون در علم طبق صریح آیه مبارکه، تاویل آیات متشابه را می‌دانند. پس آنچه کسی جز خداوند نمی‌داند، باید غیر از آیات متشابهی باشد که علمای راسخ؛ مثل، ابن عباس می‌دانند.

دوم این که عده‌ای از صاحب نظران در این که آیا واقعاً در قرآن آیاتی هست که فقط

۱. آل عمران / ۷

۲. برای توضیح بیشتر، رک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۷.

۳. فاطر / ۵

۴. طه / ۵

۵. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۸۱؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۷.

۶. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۷.

خدا آنها را می‌داند و به اصطلاح «مِمَّا اسْتَأْثَرَ اللَّهُ بَعْلَمَهُ»^۱ باشد، تشکیک نموده‌اند و مهمترین دلیل آنها این است که در این صورت، آوردن آنها در قرآن چه فایده‌ای دارد؟ و اگر به آیه شریفه «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^۲ استناد می‌کنند، مفاد این آیه هیچ ابهامی ندارد و اصلاً محتاج تأویل نیست، تا چه رسد به این که علم آن نزد خداوند باشد، بلکه مراد از این آیه، قیامت است که علم آن فقط نزد خداست. به تعبیر دیگر، آیه شریفه فوق در افاده معنایی که اراده کرده است، هیچ ابهامی را فرو نگذاشته و به همین جهت است که ما با استفاده از این مفاد، مدعی هستیم که علم «السَّاعَةِ» فقط نزد خداست و این غیر از «استأثر الله بعلمه» است. بسیاری از امور غیبی هست که علم آن فقط نزد خداست و یکی از آنها هنگام وقوع قیامت است، اما معنایش این نیست که علم خود آیه فقط نزد خدا باشد!

همان طور که اگر کسی بگوید «مکان زیر را فقط من نمی‌دانم»، نمی‌گوییم که کلام او مبهم است و ما از سر آن آگاه نیستیم، بلکه اگر صادق باشد، می‌گوییم حقیقتاً ما مکان زید را نمی‌دانیم.

بنابراین نظریه، تفسیر قرآن اگر بر اساس موازین مقررّه انجام گیرد، هیچ محدوده‌ای نمی‌شناسد و نمی‌توان مدعی شد که تفسیر بخشی از آیات - آیات متشابهی که علم آنها فقط نزد خداست - تفسیر به رأی می‌باشد.

می‌دانیم که از زمان صحابه تا عصر حاضر، مفسران در اموری مانند فواتح سور، دست از ارائه نظر و دیدگاه خویش برنداشته و هر یک احتمالی بیان نموده‌اند. با این نگرش، قول دوم در بیان معنای «تفسیر به رأی» ناتمام خواهد بود.

اما اگر وجود قسم دوم از آیات متشابه را در قرآن بپذیریم و مراد قائل قول دوم همین دسته باشد، تردیدی نیست که هر کلامی درباره چنین آیاتی، تخرّص به غیب و تیر در تاریکی انداختن خواهد بود و این، مصداق «تفسیر به رأی» است که ممنوع می‌باشد.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۱۸.

این احتمالات در صورتی است که منظور این دسته، منع از تفسیر دسته دوم از آیات متشابه باشد. حال اگر گفته شود که مقصود، مطلق متشابه است که علم آن فقط نزد خداست و کسی حق تفسیر آن را ندارد و در واقع قید «لا یعلمها الا الله» مقسم آیات متشابه نباشد، بلکه مفسر و وصف آن باشد (قید احترازی نباشد، قید توصیفی باشد)، سخن ما با چنین گفتاری این است که آیا توجه دارید که بخش قابل ملاحظه قرآن (بیش از هزار آیه) آیات متشابه است؟ حال اگر علم آنها منحصر به ذات باری باشد، جای این سؤال نیست که آوردن این همه آیه که نه تنها علمای مسلمانان، بلکه خود رسول اکرم ﷺ نیز تفسیر آن را نداند، چه توجیهی دارد؟^۱ و آیا این جفای به قرآن نیست که ما فکر را از اندیشه و تفکر نسبت به این مجموعه آیات باز داریم و این گنجهای پُرکنز را از دسترس بشر خارج سازیم؟ اگر چنین است که شما مدعی هستید، پس چرا تمام مفسران قدیم و جدید قرآن، این دسته از آیات را - در حالی که در میان آنها، صحابه و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام وجود داشته‌اند - تفسیر کرده‌اند و این بزرگان چنین مفسرانی را - که به نظر این آقایان مرتکب تفسیر به رأی شده‌اند - منع نکرده‌اند؟

بدون تردید، این گفته که «علم آیات متشابه فقط نزد خداست» هیچ پایه و اساسی ندارد؛ در نتیجه، تفسیر چنین آیاتی - البته بر اساس قواعد ویژه نحو - تفسیر به رأی نخواهد بود.

برای روشن شدن این مطلب، ذکر دو مقدمه، مناسب به نظر می‌رسد:

مقدمه اول: در روان‌شناسی به اثبات رسیده که «زمینه» در کیفیت «ادراک» مؤثر است. این ادعا در امور مادی با آزمایشهای مختلف به اثبات رسیده است و همین طور در امور غیر مادی؛ مثل، برداشتها و استنتاجهای فکری هم مبرهن شده است. مثالی را که درباره امور مادی می‌توان ذکر کرد، این است که رنگ زرد را بر روی زمینه آبی کم رنگ و زمینه سفید، بسیار پررنگ می‌بینید در حالی که هر دو در یک حد است! در امور غیر

مادی نیز منفی نگری نسبت به هستی که در ذهن شخص است و ناشی از سرخوردگی‌های شخصیتی در زندگی شخصی پیش می‌آید، یک زمینه تاریک و ظلمانی از هر چیزی ایجاد می‌کند. حال اگر به این ذهن، هستی و زیبایی‌هایش را عرضه کنند، یا سیاست جاری از طرف یک حاکم عادل، آن را تاریک و منفی می‌بیند و به همان صورت وصف می‌کند. از این رو وقتی به علت مخالفت‌های تند «مارکس» با مذاهب و گفته‌های او توجه می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که برخورد غیرمنطقی و غیراخلاقی کلیسا به عنوان نماینده مذهب با علم و دانش، در این ادراک مؤثر بوده است.

نقل شده است که مرحوم قزوینی وقتی خواست حکم آب چاه در برخورد با نجاسات را بررسی کند، ابتدا چاه خود را پر کرد تا مبادا نیاز به چاه و ضرورت آن، در برداشت ایشان از روایات تأثیر گذاشته، بیشتر جانب «طهارت» را بگیرد.

بیان «حَبِّ الشَّيْءِ يَعْصِي وَ بَغْضِهِ يَعْصِي وَ يُصَمِّمُ» بر همین اساس است. تفسیر قرآن کریم خود یک قضاوت است. مفسر مثل یک قاضی در کرسی حکم می‌نشیند و به أدله طرفین یا چند طرف (نظریاتی که قبلاً درباره آیه ارائه شده است یا احتمالاتی که به نظرش می‌رسد) گوش فرا می‌دهد و سرانجام هنگامی که می‌خواهد آخرین رأی خود را اعلام کند، باید خود را در محضر خداوند ببیند و بداند که «إِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ».

بدون تردید اگر با پیشداوری سراغ قرآن بیاید و توافق تفسیر خاصی را با مذهب خود در نظر بگیرید و یا در صدد جلب رضایت حاکمی باشد، به ورطه «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» خواهد افتاد. شاید به خاطر مناسبت بسیار نزدیک بین تفسیر و قضاوت - با این بیانی که گذشت - بوده که در وسائل، امام علیه السلام چنین فرمود: «مَنْ حَكَمَ بَرَأْيِهِ بَيْنَ إِثْنَيْنِ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ فَسَّرَ [بَرَأْيِهِ] آيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»^۱.

مقدمه دوم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در جنگ صفین ابن عباس را برای پند و نصیحت و احياناً مناظره دشمنان به سوی ایشان فرستاد، اما قبل از فرستادن فرمودند:

۱. تفسیر عیاشی، تصحیح و تعلیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۳۰ (به نقل از بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۹ و وسائل، ج ۳، کتاب القضاء، باب ۱۳ و البرهان، ج ۱، ص ۱۹).

«لاتخاصمهم بالقرآن فأن القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون و لكن حاججهم بالشئنه فأنهم لن يجدوا عنها محيصاً»^۱

همه گفتارها ممکن است بر چند وجه حمل شود، اما قرآن نحوه دیگر است. همان طور که حضرت فرمودند: با سنت مخاصمه کن با آن که سنت هم گاهی محامل مختلفی داشته است. لکن معلوم می شود که قرآن از این حیث جور دیگر است و به صیغه مبالغه «حمال» تعبیر فرموده اند. از بررسی تاریخ مذاهب اسلامی و نگرش در أدله هر یک بر صحت مذهب خود، روشنتر فهمیده می شود که قرآن حمال ذو وجوه است، چه این که همه این مذاهب در صحت عقیده خود، به قرآن استناد می کنند. مثلاً خوارج با استناد به آیه شریفه «إن الحكم إلا لله»^۲ نسبت به جریان حکمیت متعرض شدند و آن شکاف عمیق را در جبهه اسلامی پیش آوردند. فرقه مشبّهه نیز به آیاتی نظیر «إلى ربها ناظرة»^۳ و «جاء ربك و الملك صفأ صفأ»^۴ استدلال می کنند.

به راستی چرا قرآن کریم مشتمل بر آیاتی است که بر وجوه متفاوت و کاملاً مختلف دلالت می کند؛ به طوری که بسیاری از گمراهان به آن تمسک جسته اند؟ آیا این مسأله بر اصل بی نقصی کتاب آسمانی خدشه ای وارد نمی سازد؟

ابن رشد آندلسی - فیلسوف معروف جهان اسلام - پاسخ مناسبی به این شبهه داده است. او می گوید: مردم سه دسته هستند: اندیشمندان، نادانان، میانه دانسان، اندیشمندان سالمند به خاطر برخورداری از علم و آگاهی به گمراهی نمی افتند. نادانان به خاطر اعتراف به جهل خویش به دنبال دانشوران می روند و ره می پویند، اما دسته سوم، بیمار دلانند. اینان نه آگاهند و نه معترف به جهل خود. ایشان هستند که شاهد شیرین آیات به کامشان سیرکه شده است و از آن برای مطامع نفسانی خویش بهره می گیرند.^۵

حال می گوییم که بنابراین قول، مقصود از «تفسیر به رأی» تحمیل رأی است؛ یعنی

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۷.

۲. انعام / ۷۵.

۳. فجر / ۲۲.

۴. قیامت / ۲۳.

۵. محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۶-۱۷.

شخص قبلاً رأی را برای خود انتخاب کرده و مصّر است که صحت آن را اثبات کند، آن‌گاه به سراغ قرآن می‌آید و به هر ترفندی که بتواند، آیه را طبق نظر خود تفسیر می‌نماید. این تفسیر، به کارگیری مقدس‌ترین شعار اسلامی است برای تحقق هوا و هوس، و دین پُلی می‌شود برای نیل به هوا. تحمیل رأی، ممکن است به دلایل مختلفی باشد:

الف) تثبیت مذهب:

یکی از کمونیست‌های بی‌مایه در ترجمهٔ سورهٔ «الناس» می‌نویسد: «بگو پناه می‌برم به سررشته‌دار مردمان، زمامدار مردمان، ایده‌آل مردمان، از شر افسون نظام افسونگر خود ناپیدا، که همی در سینۀ مردمان می‌دمند».

این شخص «إله» را که در همهٔ کتب تفسیر و لغت به معنای «معبود» آمده است، به معنای ایده‌آل گرفته است و وسوسه‌گر را منحصر در نظامات (سرمایه‌داری) و افسونگر و جن را به معنای ناپیدا بودن فعالیت‌های نظام سرمایه‌داری شمرده است. یعنی او قبلاً تصمیم خود را دربارهٔ دفاع از «کمونیسم» گرفته و آیاتی را که هیچ تناسبی با آن ندارد، بر آن تطبیق کرده است.^۱

ب) خشنودی حکام جائر:

از نمونه‌های آن، همکاری سمرة بن جندب با معاویه در تفسیر یکی از آیات قرآن کریم است. به شهادت تاریخ، معاویه از سمرة خواست تا نزول آیهٔ شریفهٔ «و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْجَبُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^۲ را در حق علی عليه السلام و نزول آیهٔ شریفهٔ «و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۳ را در حق ابن ملجم اعلام کند. سمرة در ابتدا با پیشنهادهای مالی معاویه مخالفت کرد، اما پس از افزایش آن، این درخواست را پذیرفت و بر بالای منبر و در حضور مردم، چنین دروغ فاحشی را برای رضایت معاویه مرتکب شد.

۱. مکارم شیرازی، تفسیر به رأی، ص ۳۰-۳۱.

۲. بقره/ ۲۰۴.

۳. بقره/ ۲۰۷.